



تصویرگر: مصطفی احمدی

کارگاه ویژه هشتم

وارد می شود!

علی زراندوز

اما بشنوید از ماما فیل کوچولو که از پشت پنجره‌ی خانه، بازی بچه‌اش را زیر نظر داشت. او وقتی دید فیل کوچولو باز هم عصبانی شده، کلاهی را که برای چنین روزی کنار گذاشته بود، به همراه مداد و کاغذی برداشت و خودش را به محل بازی بچه‌ها رساند. لاک‌پشت کوچولو با صدایی لرزان گفت: «فیل کوچولو باز هم عصبانی شد!» ماما فیل کوچولو گفت: «خودم دیدم لاک‌پشت کوچولو؛ ولی من که ماما فیل کوچولو نیستم!» همه یک‌صدا پرسیدند:

با اینکه فیل کوچولو قول داده بود دیگر موقع بازی کردن عصبانی نشود، نتوانست سر قولش بماند. او وقتی برای سومین بار قایم‌باشک را باخت، آن‌قدر عصبانی شد که با خرطومش، بوته‌ای را که پشت آن قایم شده بود، از جا درآورد؛ طوری که نزدیک بود چوب‌های بوته به صورت میمون کوچولو بخورد. البته چون میمون کوچولو خیلی سریع و چابک بود، جاخالی داد و از ترس، بالای درختی در همان نزدیکی رفت. لاک‌پشت کوچولو هم از ترس آب دهانش را به سختی قورت داد و در لاک خود فرو رفت. سنجاب کوچولو هم که برای قایم‌باشک بازی، در سوراخ درختی پنهان شده بود، دید بهتر است دوباره به داخل سوراخ برگردد!



«پس شما کی هستید؟» ماما فیل کوچولو کلاهش را به سر گذاشت، قلم و کاغذش را بیرون آورد و گفت: «من کارگاه ویژه هشتم هستم. کارم این است که دلیل عصبانیت‌های زیاد فیل کوچولو را کشف کنم.» فیل کوچولو که خوش حال بود یک کارگاه ویژه، با آن کلاه مخصوص کارگاهی، پیگیر دلیل عصبانیت او شده، گفت: «مامان... یعنی کارگاه ویژه... ببخشید! من برای این عصبانی شدم که امروز از موقع شروع بازی، اصلاً برنده نشده‌ام؛ چون جثه‌ام از بقیه‌ی دوستانم بزرگ‌تر است، هر جا

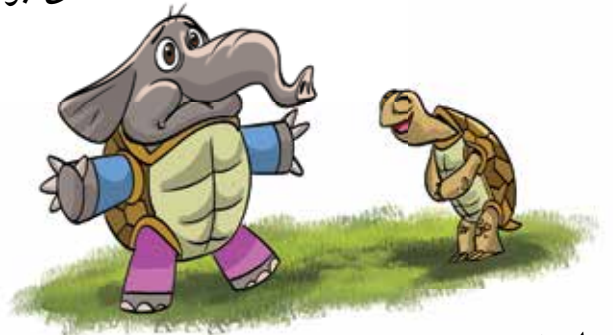


اگر من از نظرها غایب نمی‌شدم، در کودکی به شهادت می‌رسیدم، زیرا حاکمان ظالم همیشه با اهل بیت دشمنی می‌کردند؛ هیچ‌یک از امامان قبل از من با مرگ عادی از دنیا نرفتند، بلکه به شهادت رسیدند.



به خاطر اینکه بی‌خودی از دست دوستانش عصبانی شده بود، از آن‌ها عذرخواهی کرد. سنجاب کوچولو با شنیدن عذرخواهی فیل کوچولو، دل و جرئت پیدا کرد و از سوراخ درخت بیرون آمد و گفت: «من فکر بهتری دارم. به نظر من، روزهایی که می‌خواهیم قایم باشک بازی کنیم، به جاهایی از جنگل برویم که درخت‌ها و گیاهان کهن‌سال‌تر و بزرگ‌تری دارند و فیل کوچولو می‌تواند پشت آن‌ها پنهان شود. تازه، می‌توانیم وقتی برای قایم باشک چشم می‌گذاریم، به فیل کوچولو وقت بیشتری بدهیم تا بتواند جای مناسبی برای قایم شدن پیدا کند.» کارآگاه ویژه‌ی خشم با خوش حالی گفت: «بفرمایید؛ هم دلیل عصبانیت فیل کوچولو پیدا شد و هم راه برطرف کردن آن!» بعد هم سنجاب کوچولو را صدا زد و کلاه، مداد و کاغذ مخصوص کارآگاه ویژه‌ی خشم را به او داد تا اگر باز هم فیل کوچولو یا یکی دیگر از دوستانشان، از چیزی عصبانی شد، یک نفر در نقش کارآگاه ویژه‌ی خشم وارد صحنه شود و دلیل خشم و عصبانیت او و راه برطرف کردن آن را با هم فکری بقیه پیدا کند!

قایم می‌شوم، خیلی زود پیدا می‌کنند.» کارآگاه ویژه کمی فکر کرد و بعد از نگاه کردن به یادداشت‌هایی که از حرف‌های فیل کوچولو برداشته بود، از دوستان فیل کوچولو پرسید: «شما برای حل مشکل دوستان چه پیشنهادی دارید؟» لاک پشت کوچولو از داخل لاکش گفت: «من می‌توانم موقع بازی لاک بابابزرگم را به فیل کوچولو قرض بدهم تا در آن قایم شود.» میمون کوچولو از بالای درخت داد زد: «این امکان ندارد، چون حتی یکی از پاهای فیل کوچولو هم داخل آن، جا نمی‌شود!» کارآگاه ویژه خشم گفت: «حق با میمون کوچولو است؛ این چاره‌ی خوبی نیست و ممکن است فیل کوچولو باز هم عصبانی شود و کاری کند که دوستانش بترسند، یا از آن بدتر، کمی هم آسیب ببینند!» فیل کوچولو که دیگر عصبانی نبود،



تازه فهمید چه کار بدی در حالت عصبانیت انجام داده است. به خاطر همین، حسابی شرمنده‌ی دوستانش شد و لپ‌هایش از شرمندگی گل انداختند. فیل کوچولو

